

## مختصات حماسه

حماسه‌ها همه یک نوع هستند و یک کانون (canon) مشترک دارند، اما در جزئیات بین آن‌ها فرق‌های زیادی است.

در هر اثر حماسی برخی از مختصات زیر دیده می‌شود:

۱- آثار حماسی متضمن جنگاوری، بهادری و شهنشاهی است.

مثلاً در زندگی رستم (و دیگر پهلوانان شاهنامه مانند اسفندیار و گیو و طوس) مدام با جنگ‌ها و بهادری‌ها مواجهیم. انگیزه جنگ‌ها در حماسه‌ها ممکن است والا باشد مثل جنگ‌های رستم با افراسیاب که در جهت دفاع از کشور است و ممکن است والا نباشد، مثل پاره‌یی از جنگ‌های حماسه ایللیاد که بر سر تصاحب زنان است.

در حماسه‌های ایرانی همواره انگیزه نبردها والا است. در جنگ رستم و اسفندیار باید توجه داشت که رستم در جهت حفظ آبرو و نام خود است که تن به جنگ می‌دهد و در مقابل خواست اسفندیار که می‌خواهد دست او را ببندند می‌گوید: «نبندد مرا دست چرخ بلند». اسفندیار هم برخلاف طرح ظاهری داستان - که انگیزه را اطاعت از فرمان شاه مطرح می‌کند - برای اعتلای دین بهی است که می‌جنگد.

باید توجه داشت که موضوع حماسه هرچه باشد، باید در بافتی از جنگاوری و رشادت‌ها مطرح شود.

۲- در حماسه حیوانات نقش‌های بزرگی دارند و نمی‌توان آن‌ها را جانوران معمولی به‌شمار آورد.

خانتوس xanthos اسب آشیل قدرت پیشگوئی و سخن‌گفتن دارد و در جنگ تروا مرگ آشیل را ابراز می‌دارد. رخس، اسب عادی نیست، با شیر می‌جنگد و در برخی از جنگ‌ها خود تصمیماتی اخذ می‌کند. سیمرغ، زال پدر رستم را می‌پرورد و در ولادت رستم نقش ماما را دارد. هموست که شیوه پیروزی بر اسفندیار روئین‌تن را به رستم

می آموزد. در بهرام یشت مرغی است مرسوم به وارغنه که مرغ مرغان است. اهوره مزدا به زرتشت گفت که پر او را به تن خود بمالد تا تعویذ او باشد، و اگر پری یا استخوانی از او را با خود داشته باشد، آسیب ناپذیر می شود. سیمرغ هم پری به زال داده بود تا در مواقع حساس بسوزاند تا سیمرغ فوراً به نزد او حاضر شود. در حماسه عرفانی منطق الطیر سیمرغ خداست. در حماسه آدم و حوا، مار حوا را می فریبد و طاووس در اخراج آدم از بهشت نقش دارد. در حماسه مهر، مهر با گاو کشتی می گیرد.

در حماسه، سخن از بعضی از حیوانات اساطیری از قبیل اسب بالدار، مرغ سعادت (هما)، اژدهای هفت سر... در میان است.

۳- قهرمان حماسه، جانور مهبی یا هیولایی را می کشد.

چنان که رستم و اسفندیار در هفت خوان های خود، اژدها و دیو سپید را می کشند و گیل گمش، هومبابا نگهبان جنگل سدر را که هیولای مهبی است نابود می کند. مرسوم ترین جانورکشی در حماسه های اصیل، اژدهاکشی<sup>۲۲</sup> است. چنان که فریدون، ضحاک را که در حقیقت اژدهایی است می کشد. و اردشیر، کرم هفتواد را نابود می کند. در حماسه بیوولف هم سخن از اژدهاکشی است. قهرمان حماسه عرفانی نیز به جنگ اژدهای نفس می رود زیرا:

نفس اژدرهاست او کی مرده است از غم بی آلتی افسرده است

مثنوی

۴- در حماسه با گیاهان عجیبی که خواص جادویی دارند، مواجهیم.

در حماسه گیل گمش گیاهی است که خاصیت جاودان کنندگی دارد، اما پیش از آن که گیل گمش بدان دست یابد، ماری آن را می رباید. انار از میوه های مقدسی است که به روایتی اسفندیار با خوردن آن خود را روین تن ساخت. از خون سیاوش، گیاه خون سیاوشان رُست که خاصیت دارویی دارد. در حماسه آدم و حوا، سخن از درخت ممنوعی است که هر که از میوه آن بخورد به نیک و بد معرفت می یابد. در داستان رستم و اسفندیار آمده است: «چنانچون بود مردم گزپرست» و به نظر می رسد که گز از درختان مقدس بوده است.

۵- قهرمان حماسه موجودی مافوق طبیعی است و گاهی از خدازادگان است و بهر حال مایه های الهی و فوق انسانی دارد.

به طور کلی در حماسه های مهری، مهر یک خداست. دو ثلث گیل گمش الهی است و فقط یک ثلث او جنبه آدمی دارد. إنه آس در حماسه إنه تید ویرژیل، فرزند الهه معروف آفرودیت است. مادر آشیل، تتیس thetis نیز از الهگان بود. در حماسه های مسیحی، عیسی فرزند خداست.

در حماسه های ایرانی، به صراحت قهرمان را فرزند خدا ذکر نکرده اند، اما یکی از نشانه های جاودانگی و خدامایگی، عمر دراز قهرمان حماسه است. رستم به هنگام جنگ با اسفندیار پانصد ساله است. تولد او غیرمتعارف است و پدر او کسی است که در کوه خدایان (البرز) به وسیله یک نیروی خدایی (سیمرغ) پرورده شده است و به یک تعبیر معنی اسم او چنین است: «تخمه یی که از روده زائیده شده است یا رودزاد» (روته - اوس - تخمن). اسفندیار که خود موجودی غیر معمولی و روین تن است به رستم می گوید که پدر تو «دیوزاد» است:

|                              |                           |
|------------------------------|---------------------------|
| که دستان بدگوهر دیوزاد       | به گیتی فزونی ندارد نژاد  |
| فراوان ز سامش، نهان داشتند   | همی رستخیز جهان داشتند    |
| تنش تیره بُد موی و رویش سپید | چو دیدش دل سام شد ناامید  |
| بفرمود تا پیش دریا برند      | مگر مرغ و ماهی ورا بشکرند |
| بیامد بگسترد سیمرغ پر        | ندید اندرو هیچ آیین و فر  |

اسکندر نیز هرچند عمر جاویدان ندارد، اما در طلب عمر ابدی به دنبال آب حیات است. در حماسه های عرفانی، قهرمان بعد از طی منازل پرخطر هفت گانه و وصول به فنا فی الله، جاودانه می شود.

۶- و از این جاست که می بینم نیروهای متافیزیکی (غیبی) در حماسه نقش دارند. قهرمان با خدایان مربوط است و با او سخن می گوید | مکالمه قهرمان (و به طور کلی انسان) با خدایان در دوران عقل گرایی و سپری شدن عصر اساطیر، به صورت سخن گفتن با سپهر و چرخ درآمده است. سوگند خوردن به خورشید و روز و شب و امثال این ها که در دوران اساطیری هریک ایزدی بوده اند، در متون قدیم به کرات دیده می شود. در برخی از نسخ رستم و سهراب، رستم هنگام آخرین کشتی گرفتن با سهراب، از خداوند می خواهد که زور قبلی او را به او بازگرداند.<sup>۲۳</sup> در داستان رستم و اسفندیار، زال پدر رستم با احترام تمام، در مقابل سیمرغ که جنبه الوهیت دارد قرار می گیرد و با او

سخن می‌گوید.

بشد پیش با عود، زال از فراز ستودش فراوان و بردش نماز  
به پیشش سه مجمر پر از بوی کرد ز خون جگر بر دو رخ جوی کرد  
بدو گفت سیمرغ، شاها چه بود که آمد ازین سان نیازت به دود؟  
مباحثه ایوب با خدا از زیباترین بخش‌های تورات است و مکالمه موسی با خدا هم  
در تورات و هم در قرآن مجید آمده است.

۷- گاهی گروهی از خدایان، طرفدار یک قهرمان و گروهی طرفدار قهرمان دیگرند و  
در حقیقت نبرد دو قهرمان، نبرد خدایان با یکدیگرست. آری حماسه گاهی جنگ  
خدایان با یکدیگرست.

در دوران نئوکلاسیسم به این عوامل آسمانی دخیل در حماسه Machinery (نیروهای  
خودکار) گفته می‌شد. در داستان رستم و اسفندیار اسفندیار قهرمانی است که به وسیله  
نماینده اهوره مزدا (زرتشت) روین تن و شکست‌ناپذیر شده است. سیمرغ که رمزی از  
یک خدای دیگرست<sup>۲۴</sup> (مهر، خورشید)، به یاری رستم می‌شتابد. جنگ رستم و  
اسفندیار، جنگ دو آیین و مذهب است. در جنگ یونانیان با مردم تروا در ایللیاد، برخی  
از خدایان المپ مثل زئوس و آفرودیت طرفدار مردم تروا و برخی مانند هرا و آتنه  
طرفدار یونانیان هستند.

۸- ایزد بانویی یا زنی عاشق قهرمان حماسه می‌شود، اما قهرمان به عشق او واقعی  
نمی‌نهد.

مثل عاشق شدن ایستر به گیل‌گمش و بی‌اعتنایی گیل‌گمش به او که باعث خشم ایستر  
می‌شود و گاوی آسمانی را برای ویران کردن سرزمین گیل‌گمش به زمین می‌فرستد.  
کریشنا نیز به گویی‌ها (دختران شبان‌ها) بی‌اعتناست و فقط به «رادا»ست که توجه دارد.  
داستان عشق تهمینه - دختر شاه سمنگان - به رستم و عدم شیفتگی رستم به او نیز از نظر  
ژرف ساخت از چنین الگویی متابعت می‌کند. تهمینه شباهنگام به نزد رستم می‌آید و  
می‌گوید:

ترایم کنون گر بخواهی مرا نبیند جزین مرغ و ماهی مرا  
شاید از همین دست باشد ماجرای عشق سودابه به سیاوش و عدم توجه سیاوش  
به او. مقصود ما این است که پروتو تایپ prototype عشق تهمینه (شاهدخت سمنگان) یا

سودابه (ماه هاماوران)، عشق ایزد بانوها به پهلوانان حماسی است. این است که برخی از اسطوره‌شناسان گفته‌اند که قهرمان حماسه، گاهی همان پهلوانی است که در دوران مادر سالاری به وسیله زنی که رئیس قبیله بود کشته می‌شد.

باید توجه داشت که قهرمان حماسه مرد است مگر به ندرت. مثلاً در بخشی از داستان رستم و سهراب با یک پهلوان حماسی زن که گردآفرید باشد، مواجهیم. جالب است که او هم به عشق سهراب وقعی نمی‌نهد.

۹- قهرمان حماسه، قهرمانی قومی و ملی یا نژادی است.

مثلاً آدم در بهشت گمشده میلتون، نماینده نژاد بشری است و آشیل در ایللیاد و رستم در شاهنامه از قهرمانان قومی و ملی هستند.

نظامی در اقبالنامه و شرفنامه، با آن که کوشیده است به اسکندر انیران شخصیت مذهبی ببخشد، چنان که باید و شاید در حماسه توفیقی نیافته است و فتح‌علی خان صبا در شهنشاه‌نامه از آن جا که مسبب شکست ایران از روسیه را که در نظر مردم وجهه‌ی نداشته‌اند، قهرمانان حماسه قرار داده است، قافیه را باخته است.

۱۰- قلمرو قهرمان حماسه، همه آفاق است: زیرزمین، روی زمین و حتی آسمان‌ها؛ اولیس همه حوضه مدیترانه را می‌سپرد و در کتاب ۱۱ به زیر زمین می‌رود؛ سفر به زیر زمین در اینه‌تید ویرژیل هم هست و در آنجا اینه‌اس است که به جهان مردگان می‌رود. گیل‌گمش هم برای دیدار انکیدو به جهان مردگان که در زیر زمین است می‌رود. آدم قهرمان بهشت گمشده، هم در جهنم است و هم در بهشت. شیطان در مقام یک قهرمان حماسی - در منظومه‌های عرفانی - می‌تواند همه جا باشد جز در قلب مؤمن. کاووس و نمرود بر سر آند که به آسمان پرواز کنند. رستم در سیستان و سمنگان و توران و مازندران... همه جا ماجراهایی داشته است.

می‌توان گفت که در حماسه هم مانند اسطوره زمان و مکان متعارف و منطقی نیست.

فرانک مادر فریدون برای پس گرفتن فرزندش نزد محافظ گاو می‌رود و می‌گوید:

ببرم پی از خاک جادوستان شوم تا سر مرز هندوستان

شوم ناپدید از میان گروه برم خوبرخ [فریدون] را به البرز کوه

و سپس چون فریدون به نبرد ضحاک می‌رود سخن از بغداد است که از شهرهای بعد از اسلام است:

به ارون درود اندر آورد روی چنانچون بود مرد دیهیم جوی  
دگر منزل آن شاه آزادمرد لب دجله و شهر بغداد کرد

شاهنامه، داستان ضحاک، ب ۲۷۷

۱۱- اعمال قهرمان حماسه، خارق العاده و غیرطبیعی است و به هر حال با منطق متعارف قابل سنجش نیست.

مثلاً خوراک رستم در هر وعده، یک گورخر بریان است که به درختی سیخ کشیده است. در دوره‌ی از زندگی، سنگینی او به نحوی بوده است که پای او به زمین فرو می‌رفت. ارسطو می‌نویسد:

«در تراژدی باید امور عجیب و خارق العاده را البته وارد کرد، اما در شعر حماسی حتی ممکن است تا به امور غیرمعقول هم که خود از مهم‌ترین مصادر امور خارق العاده است رفت... امور خارق العاده البته موجب لذت و قبول خاطر است و گواه صادق این دعوی آن است که تمام خلق وقتی که می‌خواهند واقعه‌ی را نقل و روایت کنند، از پیش خود بدان چیزی در می‌افزایند تا سبب لذت و قبول خاطر گردد»<sup>۲۵</sup>

از آنجا که قهرمان حماسه، معمولی نیست، طبیعی است که اعمال او هم متعارف نباشد؛ اما قدمای ما که در مقابل منکران قرار گرفته بودند و به ناچار مدعی بودند که تاریخ و حقیقت را گزارش می‌کنند، به خوانندگان خود گوشزد می‌کردند، که این اعمال غیرمتعارف را باید رمز تلقی کنند و تأویل و تفسیر نمایند. ابومنصور مُعَمَّری در مقدمه شاهنامه خود می‌نویسد:

«و چیزها اندرین نامه بیابند که سهمگین نماید و این نیکوست چون مغز او بدانی و ترا درست گردد و دلپذیر آید، چون... همان سنگ کجا آفریدون به پای بازداشت و چون ماران که از دوش ضحاک برآمدند. این همه درست آید به نزدیک دانایان و بخردان به معنی. و آن که دشمن دانش بُود این همه را زشت گرداند»<sup>۲۶</sup>

۱۲- قهرمان حماسه در هر بخش از زندگی خود با یک ضد قهرمان (Antagonist)

مواجه است.

رستم درگیر افراسیاب است؛ اهورمزدا درگیر اهریمن؛ مسیح در آخر زمان درگیر

دجال خواهد بود. اما آنجا که دو قهرمان با هم مواجه می‌شوند و به‌ناچار باید یکی بر دیگری فایق آید، حماسه تبدیل به تراژدی می‌شود، مانند جنگ رستم با سهراب یا اسفندیار و جنگ آشیل با هکتور. رستم و اسفندیار هر دو پهلوانانی آرمانی و دوست‌داشتنی هستند و شکست هرکدام، در همه روزگاران، همه دل‌ها را به‌درد می‌آورد.

۱۳- قهرمان حماسه به سفرهای دراز مخاطره‌آمیز می‌رود؛ چنان‌که رستم و اسفندیار در هفت‌خوان‌های خود با دشواری کلانی روبرو می‌شوند. و اودیسه در بازگشت به‌وطن مصایب بسیار می‌بیند. در حماسه‌های عرفانی، قهرمان - سالک طریق الی‌الله - باید از عقبه‌های بسیار گذر کند. در حقیقت او نیز هفت‌خوانی دارد که همان هفت وادی سیر و سلوک است.

۱۴- قهرمان حماسه اعمال بزرگی انجام می‌دهد که اهمیت ملی یا معنوی و حکمی دارد. مثلاً جنگ‌های رستم با افراسیاب تورانی اهمیت ملی، و جنگ اسفندیار با ارجاسب تورانی ارزش مذهبی دارد. در حماسه‌های عرفانی که ستیز انسان با خود (نفس) مطرح است، مسایل حکمی معنوی در میان است. در حماسه گیل‌گمش قدیم‌ترین تفکرات فلسفی - اندیشیدن به راز مرگ و زندگی - به‌نمایش گذاشته شده است.

۱۵- یکی از صحنه‌های مهیج هر حماسه، نبرد تن به‌تن قهرمان با خصم اصلی (ضد قهرمان) و عوامل اوست.

چنان‌که نبرد تن به‌تن رستم با اشکبوس گشانی از عالی‌ترین بخش‌های شاهنامه است. پیران ویسه در نبردی تن به‌تن به‌دست گودرز گشته آمد و کیخسرو افراسیاب را از میان برداشت. در نبرد تن به‌تن، بخشی به‌جنگ‌های لفظی و رجزخوانی (Epic boast) می‌گذرد که معمولاً با به‌سخره گرفتن حریف همراه است. از این روست که اشکبوس به‌رستم می‌گوید:

گشانی بدو گفت با تو سیلح نبینم همی جز فسوس و مزیح!

به رجزخوانی می‌توان مفاخره هم گفت چنان‌که هم رستم و هم اسفندیار در رستم و اسفندیار قبل از جنگ تن به‌تن از خود ستایش‌های فراوان می‌کنند.

پهلوانان وقتی وارد میدان می‌شدند، اول جولان می‌دادند (آورد) و سپس رجز می‌خواندند و هم‌آورد (حریف) می‌طلبیدند، در سمک عیار به این رفتار «طرید و ناورد»

می‌گوید. در حماسه‌های دینی و فلسفی، هریک از طرفین می‌کوشد به شیوه استدلالی و طرح سؤالات پیچیده دیگری را محکوم کند؛ و از این رو ما ژرف ساخت مناظره را حماسه می‌دانیم.

۱۶- در جنگ‌های حماسی، مخصوصاً در نبردهای تن به تن، از انواع و اقسام سلاح استفاده می‌شود. مثلاً در جنگ رستم و اسفندیار دو قهرمان از نیزه و شمشیر و گرز استفاده می‌کنند. علاوه بر این‌ها، کمر گرفتن، کمند افکندن، تیرانداختن و کشتی گرفتن... هم هست:

|                                |                             |
|--------------------------------|-----------------------------|
| نخستین به نیزه برآویختند       | همی خون ز جوشن فرو ریختند   |
| چنین تا سنان‌ها به هم بر شکست  | به شمشیر بردند ناچار دست    |
| به آوردگه، گردن افراختند       | چپ و راست هر دو همی تاختند  |
| ز نیروی اسبان و زخم سران       | شکسته شد آن تیغ‌های گران    |
| چو شیران جنگی بر آشوفتند       | پر از خشم اندام‌ها کوفتند   |
| همان دسته بشکست گرز گران       | فرو ماند از کار دست سران    |
| گرفتند زان پس دوال کمر         | دو اسب تکاور فرو برده سر    |
| همی زور کرد این بر آن، آن برین | نجنید یک شیر بر پشت زین     |
| پراکنده گشتند ز آوردگاه        | غمی گشته مردان و اسبان تباه |
| کف اندر دهانشان شده خون و خاک  | همه گبر و برگستوان چاک چاک  |

در جنگ رستم و سهراب هم چنین است و به قول رستم:

|                                                                |                             |
|----------------------------------------------------------------|-----------------------------|
| به گرز و به تیغ و به تیر و کمند                                | ز هر گونه‌یی آزمودیم بند!   |
| آری دو قهرمان سترگ با هیچ وسیله‌یی از عهده یکدیگر بر نمی‌آیند: |                             |
| یکی تنگ میدان فرو ساختند                                       | به کوتاه نیزه همی باختند    |
| نماند ایچ بر نیزه بند و سنان                                   | به چپ باز بردند هر دو عنان  |
| به شمشیر هندی برآویختند                                        | همی ز آهن آتش فرو ریختند    |
| به زخم اندرون تیغ شد ریز ریز                                   | چه زخمی که پیدا کند رستخیز  |
| گرفتند ز آن پس عمود گران                                       | غمی گشت بازوی گند آوران     |
| ز نیرو عمود اندر آورد خم                                       | دمان بادپایان و، گردان دژم  |
| از اسبان فرو ریخت برگستوان                                     | زره پاره شد بر میان گوان... |

به‌زه بر نهادند هر دو کمان جوان و همان سالخورده‌ی گوان...  
 غمی شد دل هر دو از یک‌دگر گرفتند هر دو دوال کمر...  
 دو شیر اوژن از جنگ سیر آمدند همه خسته و گشته دیر آمدند!  
 ۱۷- یکی از ابزار جنگ، فریب است. مکار بودن در معنی مثبت از صفات پهلوانان  
 است| و حيله و چاره به معنی اندیشه هم هست. رستم با فریب دادن سهراب، خود را از  
 مرگ رها می‌کند:

بدان چاره از چنگ آن ازدها همی خواست کاید ز کشتن رها  
 اسفندیار به رستم می‌گوید:

تو مردی بزرگی و زورآزمای بسی چاره دانی و نیرنگ‌ورای  
 فریدون افسونگر است. یهوه خدای تورات حيله گر است و در قرآن مجید خداوند  
 به خود نسبت مکر داده است: «و مَكْرُواً و مَكْرَالله و الله خَيْر الماکِرین». در ایللیاد، یونانیان  
 با خدعه (به جا نهادن اسب چوبین) دروازه‌تروا را می‌کشایند: اسفندیار نیز روین دژ را با  
 خدعه تسخیر می‌کند و گفته‌اند: الْحَرْبُ خُدْعَةٌ.

۱۸- از آنجا که قهرمان حماسه، انسان - خداست، مرگ او نباید در انظار عموم باشد.  
 در داستان رستم و سهراب، دو قهرمان صبح زود به دشتی دور از دیدگان سپاه می‌روند و  
 پس از جنگی درازآهنگ، شامگاهان به لشکرگاه خود باز می‌گردند. در یکی از این  
 نبردها:

|                                 |                              |
|---------------------------------|------------------------------|
| چو خورشید تابان ز گنبد بگشت     | تهمتن نیامد به لشکر ز دشت    |
| ز لشکر بیامد هُشیوار بیست       | که تا اندر آورد گه کار چیست؟ |
| دو اسب اندر آن دشت بر پای بود   | پر از گرد، رستم دگر جای بود  |
| گو پیلتن را چو بر پشت زین       | ندیدند گردان بر آن دشت کین،  |
| گمان‌شان چنان بُد که او کشته شد | سر نامداران همه گشته شد      |
| به کاووس کی تاختند آگهی         | که تخت می‌شد ز رستم تهی      |
| ز لشکر برآمد سراسر خروش         | زمانه یکایک برآمد به جوش     |
| بفرمود کاووس تا بوق و کوس       | دمیدند و آمد سپهدار طوس      |
| از آن پس بدو گفت کاووس شاه      | کز ایدر هیونی سوی رزمگاه،    |
| بتازید تا کار سهراب چیست        | که بر شهر ایران بیاید گریست  |

اگر کشته شد رستم جنگجوی از ایران که یارد شدن پیش اوی

۱۹- در حماسه سخن از آینده‌بینی و پیشگویی است:

سام زنده بودن زال را در کوه البرز به خواب دید. جاماسب کشته شدن اسفندیار را به دست رستم برای گشتاسب پیشگویی کرد. کشته شدن آشیل را هم در جنگ تروا پیشگویی کرده بودند و به همین جهت بود که مادرش او را روئینه ساخته بود. رستم به طرز گنگی پایان منحوس ماجرای خود و سهراب را در دل احساس می‌کند:

به دل گفت کاین کار آهرمن است نه این رستخیز از پی یک تن است!

استاد دکتر صفا در بحث از پیشگویی‌هایی که در شاهنامه آمده است می‌نویسد:

«آخرین پیشگویی بزرگ در شاهنامه، پیشگویی رستم فرخزاد است که ستاره شمر بود و از کار اختران و گردش ستارگان آگهی داشت و می‌دانست که خود در قادسیه کشته خواهد شد و تخت ایرانیان بر باد خواهد رفت و تازیان پیروز خواهند شد و جهان از تخمه ساسان تهی خواهد ماند»<sup>۲۷</sup>

پیشگوئی از مختصات داستان‌های اساطیری هم هست. تیتس مادر آشیل از الهگان بود و چندین خدا عاشق او بودند، اما چون پیشگوئی شده بود که پسر او بزرگتر از پدر خود خواهد بود، او را به موجودی زمینی و میرا، به زنی دادند.

۲۰- در حماسه، سخن از دیوان، غولان، جادوان و جادونی است.

افراسیاب به جادوی جهان را بر کیخسرو تاریک می‌کند. دیو سپید در هفت خوان راه را بر رستم می‌بندد. دیوان شاهنامه در جادو دست دارند. اکوان دیو رستم را به آسمان می‌برد و به دریا می‌اندازد. طهمورث با سپاه دیوان و جادوان می‌جنگد. اسفندیار در هفت خوان زن جادو را از پا درمی‌آورد. در حماسه‌های عرفانی نیز، قهرمان سرانجام بر دیو نفس چیره می‌آید.

۲۱- در برخی از حماسه‌ها، شاعر با یکی از الهگان شعر (Muse) ارتباط می‌یابد و از او سؤال می‌کند، جواب الهه بدان سؤال حماسی، آغاز شعر است. چنان که در بهشت گمشده میلتون چنین است. و گاه نیز شاعر از الهه می‌خواهد که داستان حماسی را روایت کند. در آغاز ایللیاد (سرود یکم) چنین آمده است:

بسرای الهه داستان خشم آخیلوس پلئوسی را

که مصیبتی بزرگ بر سر قوم آخایی آورد